



16 نوامبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

سلطنت محمدظاهر شاه و صدارت محمدهاشم خان

(بخش نود و هشتم)

تغییر جهت از "بگیر و بکش" به "بگیر و ببند":

دروء سلطنت محمدنادرشاه با اعدامها و زندانی شدن ها همراه بود، ولی حوادث پیهم سال 1312 از قتل سردار محمدعزیزخان تا قتل سه نفر در سفارت برتانیه در کابل و از همه مهمتر شهادت محمدنادر شاه، همه پی آمدهای ناگواری بودند که زنگ های خطر بعدی را به صدا درآوردند و دستگاه حکومت را نا گزیر به تغییر روش ساخت. آخرین سلسله اعدامهای چهل روز بعد از شهادت محمدنادرشاه صورت گرفت که بر علاوه دو نفر قاتل و معاونش یعنی عبدالخالق و محمود، چهارده نفر دیگر را نیز به پایه دارآویختند که در بین شان کسانی بودند که با قضیه قتل شاه نه ارتباط داشتند و نه اطلاع. انعکاس این وضع در بین مردم و بخصوص عده ای از مخالفان رژیم بسیار سنگین و توأم با خوف و دهشت بود. با آنکه تعدادی قبلاً زندانی شده بودند و اما تعداد دیگر دچار ترس و واهمه گردیدند و احتیاط و خاموشی را در پیش گرفتند. اگر گفته شود مبارزه روشنفکران و مخالفان که بعد از آغاز سلطنت محمدنادر شاه در حال تشکل و تدریجاً در دست اجرا گرفته شده بود، بعد از شهادت او رو به اختتام گذاشت.

در محفل بزرگی که در فضای آزاد در محوطه قصر صدارت در روز اعلام حکم محکمه مبنی بر اعدام یک تعداد اشخاص دائر گردید، حکومت رسماً اعلام کرد که: «در آینده احدی در افغانستان به جرم سیاسی کشته نشود، البته مجرمین سیاسی در حبس نگهداشته میشوند که عفوایشان نیز از اختیارات شاه است».

مسلاً این فیصله مهم، ناشی از ترسی بود که حکومت از دوام عملیات ترور خانواده سلطنتی توسط مخالفان احساس کرد و مجبور به تغییر روش شد. فیصله فوق در واقع یک نقطه چرخش را در سیاست حکومت برای سرکوبی مخالفان بار آورد که حکومت در ادامه دوره صدارت محمدهاشم خان و با موجودیت شاه محمودخان در وزارت حربیه، ناگزیر شد بجای اعدام های بدون محاکمه و یا محکمه های خود ساخته و پرتقلب قبلی، به زندانی ساختن مخالفان و مظنونین احتمالی، مبادرت ورزد و اشخاص مورد نظر را بدون ارتکاب کدام جرم و یا عمل خلاف برای مدتهای طولانی در زندانهای پرمشقت نگهدارد، چنانچه بسیاری از این اشخاص در زندان جان بحق سپردند. با این تغییر روش، زندان در عین زمان عملاً به یک کشتارگاه تدریجی مبدل گردید.

این وضع تنها شامل حال مردم و مخالفان رژیم نبود، بلکه حکومت نیز تصمیم گرفت تا به اعدام مخالفان پایان دهد. واقعاً اگر در آنروز شهزاده محمدظاهر و شاه محمودخان نیز آماج سوء قصد قرار می گرفتند، اوضاع دگرگون می شد و دوام رژیم زیر سؤال میرفت. اما چون قتل شاه صرف به اساس یک تصمیم انفرادی به وقوع پیوسته بود و ریشه سازمانی نداشت، لذا به سهولت خطر اقدامات

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پاډوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولۍ

بعدی و انهزام رژیم مرفوع گردید و اوضاع بعد از بیعت به شاه جدید رو به آرامش گذاشت. با آنهم روز بعد هیچیک از خانواده سلطنتی از ترس و احتیاط در مراسم تشییع جنازه شاه اشتراک نکردند و صدراعظم محمدهاشم خان که در آن روز در میمنه بود، نیز جرأت نکرد فوری به کابل برگردد، بلکه یک هفته را در آنجا گذرانید تا از عادی شدن اوضاع مطمئن شود. از آن به بعد حکومت تغییر روش داد و از "بگیر و بکش" به "بگیر و ببند" روی آورد، به این شکل که مظنونین مخالف را برای مدت نامعلوم بدون اتهام بیک جرم و بدون محاکمه تحت شرایط سخت در توقیف و زندان نگهدارد و آنها را از محیط دور سازد و نیز ذهنیت عامه را با ایجاد ترس و بیم از دهشت زندان به گوشه گیری وادارد و دهن شان را بدوزد. با این ترتیب استبداد تغییر شکل داد و دوره جدید آن با حبس و زندان بطور انفرادی و گروهی آغاز گردید که تا پایان دوره صدرات محمدهاشم خان این شیوه ادامه یافت.

محمدهاشم خان سالها بعد که از مقام صدارت برکنار شده بود، ضمن یک صحبت خصوص با سید مسعود پوهنیار به این تغییر روش اشاره کرد و آنرا ابتکار خود دانست و گفت: «من اصلاً طرفدار کشته شدن هیچکس نیستم. هرگاه شخصی بسیار مجرم و گنهگار هم باشد، قید و زندان برای او کافی است، زیرا قید و حبس اصلاحگر خوب است، هر گنهگار کج روش را بمرور زمان اصلاح می نماید.» او از کشتن مخالفان منصرف شد و اما کوشید آنها را با نگهداشت طولانی در زندان به قول معروف "با پنبه هلاک" کند و هیچگاه مجال نمیداد نام یک نفر از مخالفان و بازداشت شدگان درجراید نشر شود. نکته قابل توجه، همانا "مرور زمان" است یعنی به زعم محمدهاشم خان، فقط حبس طولانی میتواند هر گنهگار کج روش را اصلاح کند. لذا اکثر کسانی که در آن دوره زندانی شدند، مدت بیش از ده تا 14 سال را در زندان گذراندند و تعدادی هم در آنجا پرورد حیات گفتند.

زندانی شدن تنها منحصر به شخص نبود، بلکه وابستگان و فامیل شخص را نیز احتوا میکرد و از آن گذشته اقامت تبعیدی و جبری در نقاط دوردست کشور با خانواده، نوعی دیگر از این استبداد بود که مثالهای زیاد از آن در دست است. واقعاً وقتی معنویات متزلزل شود، انسان جبون میشود و محمدهاشم خان در مدت کوتاه توانست چنان خوف و هراس را در فکر و ذهن مردم مستولی سازد که مردم مجبور شدند نه تنها از ابراز نظر درباره چگونگی رژیم دوری جویند، بلکه از تماس با اشخاص و حتی دوستان اجتناب نمایند. با این ترتیب صداها در گلو خفه و چشمها به زمین دوخته شدند و مردم هرچه دیدند و شنیدند، ناچار سرخم انداخته از کنار آن با بی تفاوتی گذشتند.

نقش استخبارات و دستگاه طویل و عریض "ضبط احوالت":

شیوه های محمدنادر شاه در مورد پیگرد مخالفان با شیوه محمدهاشم خان تاحدی فرق داشت: سیاست محمدنادر شاه در برابر مخالفان ترکیبی از حيله و ترور بود که در اول به مخالف خود روی خوش نشان میداد و میخواست نظر او را برای امکان جلب و جذب بسوی خود معلوم کند و اگر بر او مظنون می شد، فوری در صدد پایان کارش می برآمد. میگویند او عادت داشت که عصرها با موتر به اطراف شهر به گردش می پرداخت، گاهی به پغمان و گاهی به دیگر جاهای خوش آب و هوا میرفت و بدون آنکه از موتر پیاده شود، دوباره به ارگ برمی گشت. اغلب در این گردشها بعضی از صاحبان خاص خود به همراه میگرفت و بعضاً اشخاص مورد نظر دیگری را با خود می برد و از او با مهارت خاص سؤالاتی از هر طرف میکرد تا ذهن و افکار او را نسبت به خود و حکومت معلوم کند. وقتی آن شخص از این امتحان موفق بدر نمی شد، آنوقت خودش تصمیم میگرفت و کار شخص را فوراً یکطرف میکرد، چنانچه اینکار را در مورد غلام نبی خان چرخي، عبدالرحمن خان لودین و چند نفر

دیگر انجام داد. اما شیوه محمدهاشم خان متفاوت بود، طوریکه او با اشخاص کمتر دیدار و صحبت میکرد، بلکه از طریق دستگاه استخبارات خود که در راس آن میرزا محمدشاه خان رئیس ضبط احوالات و طره بازخان قوماندان کوتوالی (پولیس) کابل قرار داشتند، اطلاعات را حاصل میکرد و بعد امر زندانی شدن اشخاص مورد نظر خاموشانه به آنها میداد. مردم این دونفر را به مثابه "عزرائیل" دستگاه حکومت می شناختند و هرکس به مجرد وصول ورقه احضاریه دفتر کوتوالی، به سرنوشت نامعلوم خود که به زندان منتهی می شد، پی می بردند.



سیت مند طره باز خان قوماندان کوتوالی کابل



ع. م. محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات

ریاست ضبط احوالات چنان تشکیل وسیع و گسترده داشت که در همه جا از خانه و دفتر گرفته تا مکتب و مغازه و دوکانها چه در مرکز و چه در ولایت و حتی در ده و قریه شبکه آن گسترده بود. درمکاتب و لیسه ها، در بین شاگردان و استادان و هیئت اداری گماشته ها و مخبرهای آن ریاست حضور داشتند و همه روزه اطلاعات لازمه را به آن دستگاه ارائه می کردند. به این ترتیب نه تنها جاسوسی و مخبری به یک پیشه در بین طبقات

مختلف جامعه مبدل شده بود، بلکه در بین خانواده ها و خدمتگاران خانه ها نیز نفوذ کرده بودند. کثرت و عمومیت اینکار، اثر بسیار منفی را در جهت اعتماد بین اشخاص و حتی دوستان و اعضای خانواده ها بار آورده بود که هریک از سایه خود می ترسیدند و در مجالس حتی از صحبت های عادی احتراز میکردند، تا مبدا به تهمتی گرفتار آیند. بسیار اتفاق افتاده بود که با یک اطلاع نادرست و یا یک سوء تفاهم، یک شخص روانه زندان میگردد و چون یکبار داخل زندان شده بود، دیگر در جمله فراموش شدگان رفته و سالها بدون سرنوشت و بازخواست در قید نافرجام گرفتار می شد.

بهانه گیری و اتهام بستن از طرف ریاست ضبط احوالات و اخذ رشوت و پنهان کاریها و نیرنگ بازیها در دو اداره فوق معمول بود. طور مثال میرزا محمدشاه خان و طره بازخان شخصی را متهم به "امانیست" بودن به گوش صدراعظم رسانیدند و امر زندانی شدن او را گرفتند؛ مدتی بعد اقارب آن مرد در بدل رهائی او پول کافی به آن دو رشوه دادند تا آن شخص را از زندان رها سازند. بعداً هر دو بحضور صدراعظم محمدهاشم خان عرض کردند و فلان شخص که به جرم امانیست بودن زندانی شده بود، ولی اکنون اطلاعات تازه حاکی از آنست که این شخص مطلوب نبوده، بلکه به عین نام، کسی دیگر است که فعلاً در اروپا میباشد و این شخص بیگناه بوده و اشتبهاً زندانی شده است. محمدشاه خان و طره بازخان فکر میکردند که با این ترتیب میتوانند آن شخص را از زندان رها سازند. صدراعظم با شنیدن این حرف نگاهی به آن دو انداخت و گفت: «عجب مردم احمق هستید! هنگامیکه آن شخص زندانی نشده بود و بنابراین دوست حکومت بود، او را با گزارش غلط بالای من زندانی ساختید، اما حالا که در اثر سپری نمودن مدتی در زندان، دوستی او به دشمنی تبدیل شده است، میخواهید او را رها سازم. من هرگز دشمن خود را از زندان رها نمیکنم؛ بگذارید در همانجا بمیرد.» (برای شرح مزید و مثالهای دیگر، دیده شود: کتاب "خاطرات میر محمد صدیق فرهنگ"، چاپ اول، 1394، صفحه 138 - 140)

بعد ها شخصی دیگری جای طره باز خان را گرفت به اسم خواجه محمد نعیم خان که غبار از قول او درباره انواع زندانی های آن دوره می نویسد که موصوف می گفت: «در محابس کابل سه قسم

د پانو شمیره: له 3 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

محبوس افتاده بود: یکی متهمان حقوقی و جنائی، دیگری دسته سیاسی و سوم اشخاصی که متهم به مسایل حقوقی، جنائی و سیاسی نبودند و هیچگونه دوسیه در دواير دولتی نداشتند. اینها فقط به گناه داشتن عقل و هوش محبوس شده بودند و دوسیه آنها عبارت از یک کلمه "باشد" بود که بقلم صدراعظم نوشته میشد. هر باری که فهرست رهائی محبوسین به صدراعظم تقدیم می شد، او در پهلوی نام اینها همان کلمه "باشد" را می نوشت. با این سبب کلمه "باشد" آنقدر عام شد که وقتی از محبوسی پرسیده می شد از کدام محبوسین هستی، جواب میداد از "باشد"، لذا دیگر راجع به او تحقیقی و باز پرسى لازم نبود.» (غبار: افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 153)

به همین ترتیب طوریکه در بالا ذکر شد، در طول 17 سال صدارت محمد هاشم خان تعداد همین نوع محبوسین "باشد" به شمول زنان، اطفال در جمع چندین خانواده و اشخاص، بیشترین زندانیها را تشکیل میداد که سالهای متمادی بدون کدام جرم مشخص در شرایط رقت بار عمر عزیز خود را در زندانهای مخوف آن دوره سپری کرده بودند و عده ای از آنها در زندان به دیار حق پیوستند.

چند اثر ماندگار و بیان خاطرات از زندانی های دوره صدارت محمد هاشم:

درباره استبداد این دوره که به هدایت دو برادر یعنی هاشم خان و شاه محمود خان به پیش برده می شد، طی چند دهه اخیر آثاری از طرف اکثر کسانی نوشته و چاپ شده که خود قربانیان این استبداد بوده و مدتی را در زندانهای آن دوره بسر برده اند، از جمله میتوان از کتابهای مهم ذیل نام برد:

- "افغانستان در مسير تاريخ"، نوشته مير غلام محمد غبار، جلد دوم، چاپ ویرجینیا - امریکا، 1999؛ درباره زندگینامه مؤلف کتاب سخن بسیار است که در این مختصر نمی گنجد، اما این قدر باید گفت که این مؤرخ شهیر و شخصیت ملی در طول زندگی با نشیب و فرازهای زیاد مواجه گردید و دوبار زندانی شد: بار اول در سال 1311 تا 1315 و متعاقباً چندین سال را در یک ولسوالی دور افتاده فراه بطور تبعید گذراند و برادران او نیز در شمال کشور مجبور به اقامت تبعیدی گردیدند. بار دوم در سال 1331 تا 1339 زندانی شد. غبار در جلد دوم کتاب خود شرح مبسوطی از استبداد آن دوره را با ذکر خاطرات خود از زندان و نیز اوضاع عمومی خانواده های زندانی نوشته که ذکر چند جمله آن کافی خواهد بود تا پرده از روی واقعیت ها بردارد، چنانکه می نویسد: «زندانهای ارگ شاهی، کوتوالی کابل، دهمزنگ، سرای موتی و سرای بادام از محبوسین سیاسی پر شده بود. جوانان مسلوب [سلب شده] الحقوق با کودکان مطرود [طرده شده] از مدارس در کوچه های کابل سرگردان می گشتند و خانواده های مقهور دریای چراغهای تیلی با شکم گرسنه میگریستند، زنان لب نانی را در سر گرفته پشت دروازه های زندان نزد بندیوانها لابه [عجز و نیاز و زاری] میکردند تا برای مردان محبوس شان برسانند.» (صفحه 137 کتاب مذکور)

- "سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ"، عنوان کتابی است که عبدالصبور غفوری شرح مفصل از خاطرات زندان خود را به قید قلم آورده و بعدها از روی نسخه خطی بوسیله انتشارات آرش در 392 صفحه در سال 1380 در پشاور به چاپ رسیده است. محتوای این کتاب از آغاز تا انجام خاطرات یک زندانی را بیان میکند که به جرم پخش و توزیع شبنامه مخالف رژیم بنام "حقیقت" که بطور مخفی نشر می شد، مدت هشت سال را در زندان پرمشقت قلعه ارگ و دوسال را در قلعه جدید زندان دهمزنگ سپری کرد و حینیکه در سال 1319 از زندان رها شد، مدت هفت سال را مجبور به اقامت تبعیدی در قندهار گردید. محتوای این کتاب را که اکنون به یک سند تاریخی مبدل شده است، نمیتوان در چند جمله با اختصار بیان کرد، بلکه باید به هر سطر و هر مبحث آن رجوع کرد.

- "زندانی خاطرات - د هاشم خان د جهنمی زندانو یوه گوشه"، نوشته محمدهاشم زمانی که در 288 صفحه در سال 1379 در پشاور چاپ شد و بعداً توسط معراج امیری به دری ترجمه و در 1399 در کابل به طبع رسید. در مورد نویسنده کتاب باید گفت که: محمدهاشم زمانی - شاعر و نویسنده ملیگرای افغان پسر مرحوم شهید میرزمان خان کنری است که پدرش از سرکردگان جنگ سوم افغان - انگلیس در جبهه کمر و چترال و یکی از بزرگان قومی و از طرفداران جدی شاه امان الله غازی بود که بعداً در ماه جدی 1307 (جنوری 1929) به نحوی مرموز به شهادت رسید. اما مدتها بعد در سال (1324) خانواده بزرگ او اعم از زنان و اطفال و نیز جوانان و سالخوردهگان شان بدون موجب و به اساس یک سوء ظن هنگام قیام مردم صافی در کمر در زمان صدارت محمد هاشم خان بازداشت شدند و برای مدت بیش از ده سال زندانی و سپس به شکل تبعید برای چند سال در هرات مجبور به اقامت گردیدند.

- "از خاطراتم"، نام کتابی است که در 2007 در کالیفورنیا به چاپ رسید و نویسنده آن خالد صدیق پسر غلام صدیق خان چرخي و برادر زاده شهید غلام نبی خان چرخي میباشد که بتاريخ 16 عقرب 1311 به حکم شخص محمد نادرشاه در ارگ بطور فجیع کشته شد و حکومت روز بعد از شهادت او اعضای خانواده چرخي را به شمول اطفال، زنان و جوانان شان به زندان افگند و جایادهای شان را ضبط و مصادره نمود و سپس تعدادی از مردان خانواده را اعدام کرد. خالد صدیق که از شش سالگی تا نوجوانی برای مدت بیش از 14 سال را در زندان های مختلف آن دوره با خانواده سپری کرده بود، خاطرات آن دوره را نخست در کتاب فوق الذکر به نشر رسانید و سپس کتاب دیگری را تحت عنوان "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان" در دو جلد تألیف کرد که چاپ اول آن در سال 1390 در هالند در دو جلد قطور جمعاً 1100 صفحه چاپ شد و سال بعد بار دوم تجدید طبع گردید. یک قسمت این کتاب باز هم به خاطراتش در زندان اختصاص دارد و اما بیشتر محتوای آن معلومات مزید درباره سوانح شخصیت های است که در زمره دگر اندیشان و مخالفان رژیم بوده که در آنوقت زجر زندان را دیده و برای مدت دراز زندانی سیاسی بوده اند.

- "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری"، عنوان کتابی است که از روی نوار ثبت شده به قید قلم آورده شده و در سال 2010 در ورجنیا - ایالات متحده امریکا به چاپ رسیده است. استاد خلیل الله خلیلی پسر محمد حسین خان مستوفی الممالک است. پدرش یکی از شخصیت های پر قدرت دوره سراجیه و از حامیان سردار نصرالله خان و در عین زمان از مخالفان سرسخت شاه امان الله غازی بود که در آغاز سلطنت امانی محکوم به اعدام گردید. خلیلی با اکثر اعضای خانواده اش در زمان سقاوی از جمله فعالان پرنفوذ و از حامیان امیر حبیب الله کلکانی بودند. او و مامایش نایب سالار عبدالرحیم خان صافی (نایب الحکومه مقتدر هرات هم در زمان سقاوی و هم بعد از آن و سپس وزیر فواید عامه و معاون صدارت) در دوره سلطنت محمد نادرشاه و محمد ظاهر شاه برای مدتی صاحب مقام و منزلت گردیدند، اما بعداً (هر دو - ماما و خواهرزاده) با تعدادی از اعضای خانواده شان در سال 1324 در ارتباط با قیام صافی در کمر در دوره صدارت سردار محمدهاشم خان برای مدت بیش از سه سال زندانی شدند. خلیلی که شاعر و نویسنده توانا بود، در کتاب فوق الذکر درباره خاطرات خود در زندان ارگ و سپس در زندان ولایت کابل و همچنان بعد رهائی از زندان در سال 1327 که لزوماً از کابل به قندهار تبعید گردید، مطالب دلچسپ دارد. او بعد از مدتی دوباره به کابل آمد و بار دیگر راه ارتقا را تا ختم سلطنت محمد ظاهر شاه پیمود و به گفته خودش: «سالها گذشت، من از زندان رها شدم، منشی مجلس وزراء شدم، وزیر مطبوعات [رئیس مستقل مطبوعات] شدم، وزیر مشاور

پادشاه افغانستان شدم، بالاخره وکیل ملت شدم به پارلمان رفتم، سفیر شدم درجده و در بغداد، بعد از مدتی کمونیستها آمدند و کابل را اشغال کردند و من استعفی کردم...» (صفحه 253)

اسمای تعدادی از زندانی های سیاسی در زندانهای کابل:

خالد صدیق در کتاب "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان" از یک تعداد کسانی نام می برد که در دوره محمدنادرشاه و دوره اول صدارت محمدهاشم خان محکوم به اعدام شدند، از جمله: جنرال پنین بیگ؛ میرزا محمد اکبر؛ امیرالدین؛ عبدالطیف کوهاتی، محمد نعیم کوهاتی؛ عیسی خان قلعه سفیدی؛ تازه گل لوگری؛ سلطان محمد مرادخانی؛ محمد حکیم چهاردهی وال؛ احمد شاه کندکمشراحتیاط؛ دوست محمد غندمشر پغمانی؛ سیدمحمد کندکمشر قندهاری؛ تاج محمد پغمانی؛ عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة؛ غلام محی الدین آرتی (در پشاور بطور مرموز به قتل رسید)؛ ملک محسن والی سقاوی؛ سیدمحمد یاور بچه سقاء؛ شیرجان وزیر دربار بچه سقاء؛ عبدالوکیل سپهسالار بچه سقاء؛ عبدالغیاث سپهسالار بچه سقاء؛ محمد محفوظ معین حربیه بچه سقاء؛ میرزا غلام قادر محرر سیدحسن؛ خواهر زاده حبیب الله بچه سقاء؛ محمد صدیق نائب سالار برادر وزیر دربار بچه سقاء؛ امیر حبیب الله مشهور به بچه سقاء؛ حمیدالله برادر بچه سقاء؛ جنرال محمود سامی؛ نائب سالار غلام نبی خان چرخ؛ جنرال غلام جیلانی خان چرخ؛ محمد ولی خان دروازی؛ فرقه مشرشیرمحمدخان؛ فقیرجان رئیس جنگلات؛ محمد مهدی منشی اعلیحضرت امان الله خان؛ غلام ربانی چرخ و غلام مصطفی چرخ پسران غلام جیلانی خان چرخ؛ عبدالطیف چرخ پسر عبدالعزیز خان چرخ. (خالد صدیق: "برگی چند از...، جلد اول، صفحه 172 - 174)

همچنان آخرین اشخاصی که پس از شهادت محمدنادرشاه محکوم به اعدام و همه در یک روز به دار آویخته شدند، ذوات ذیل بودند: عبدالخالق متعلم مکتب نجات (قاتل محمدنادرشاه)؛ محمودمتعلم مکتب نجات(معاون عبدالخالق)؛ علی اکبرغندمشرکاکای محمود؛ محمدایوب معاون مکتب نجات؛ غلام رسول معلم سپورت؛ محمود دوم؛ خداداد، مولاداد و قربانعلی هریک پدر، کاکا ومامای عبدالخالق؛ میرعزیز؛ میرمسجدی؛ محمد زمان، میرزا محمد، و امیرمحمد ناشران شبنامه (غبار: "افغانستان در مسیرتاریخ"، جلد دوم، چاپ اول، صفحه 169)

خالد صدیق از جمله زندانی هایی منسوب به خانواده چرخ، از 43 نفرانات و 12 نفر پسران خورد سال (جمعاً 55 نفر) نام می برد که در زندانهای سرای بادام، سرای علی خان و قلعه چه، زندانی بودند و در سال 1325 بعد از مدت بیش از 14 سال زندان پرمشقت رها گردیدند. (لست مکمل آنها دیده شود: خالد صدیق: "خاطراتم"، صفحه 113 تا 115 و کتاب: "برگی چند از .."، جلد اول، صفحه 168 - 170)

علاوتاً خالد صدیق از تعداد بیش از 160 نفر زندانیهای دوره محمدنادرشاه و محمدهاشم خان نام می برد که در زندانهای مختلف در آنوقت زندانی بودند و اکثر شان در آغاز دوره صدارت شاه محمودخان در سال 1325 و 1326 از زندان رها شدند که مشتمل بر اشخاص ذیل بودند: عبدالهادی داوی؛ محمد انور بسل؛ نائب سالار جانبازخان چرخ با دو برادرش محمدعمر و محمد عثمان و چهارپسرش هریک پیرمحمد، محمد علم، محمد یحیی و عبدالرحمن؛ محمدعمرتاتا کوهستانی؛ محمد امین؛ عبدالشکور داوی؛ محمد سعید؛ میرسید قاسم؛ احمد جان رحمانی؛ عبدالله منصور؛ محمد عمر پیلوت؛ فیض محمد ناصری؛ فتح محمد فرقه مشر، لالا سیدمیر؛ حبیب الله سرمامور؛ غلام دستگیر قلعه بیگی؛ عبدالصبور غفوری، غندمشر فیض محمد سکندر شاغاسی، عبدالغنی معلم، هاشم خان مامور

د پانو شمیره: له 6 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

وزارت خارجه؛ محمد امير ترجمان، محمد ابراهيم صفا؛ محمد طاهر بسمل؛ محمد اسلم بسمل؛ محمد نعيم بسمل؛ محمد هاشم اختر، محمد اكبر اختر، محمد اسماعيل سودا؛ محمد نسيم؛ محمد يوسف حقيقي؛ عبدالغفار سرحد دار و برادرش عبدالغفور؛ مير غلام محمد غبار؛ محمد سرور جوياء؛ حسن خان جوياء؛ سعدالدين بهاء؛ عبدالعزيز خان قندهاري مشهور به بابا؛ عبدالرحمن مامور وزارت خارجه؛ سيد احمد نائب سالار و غلام حيدر پسران شاه نور هزاره؛ لالا محمد ايوب؛ غلام نبي فرقه مشهور به چپه شاخ؛ فتح محمد فرقه مشر هزاره؛ نبي جان منصوري؛ ماما غلام انور منسوب به خانواده چرخي و پسرش عبيدالله؛ محمد جعفر ايوبي (پسر محمد ايوب خان وزير ماليه در دوره نادرشاهي)؛ محمد اكرم؛ عبدالحكيم رستاقی؛ غلام محي الدين انيس؛ محمد خالد انيس؛ فقيرجان پنجشيري؛ محمد عثمان ترجمان؛ محمد علي ترجمان؛ محمد عمر معلم؛ محمد حيدر نيسان؛ پاينده محمد مامور وزارت خارجه؛ محمد اكبر پرواني؛ كرنيل حبش خان؛ صالح محمد پرونتا؛ محمد ابراهيم؛ محمد ايوب غوربندي؛ محمد كبير غوربندي؛ عبدالحيب شاغاسي؛ محمد زبير شاغاسي؛ احمد شاه خان رئيس؛ ياور محمود خان شاغاسي؛ گل احمد خان حاكم؛ عبدالاحد فدائي؛ غلام فاروق تلگرافي؛ حبيب الله تلگرافي؛ غلام صديق تلگرافي؛ رحيم وردكي تلگرافي؛ عبدالاحد رسام؛ محمد ابراهيم خليل؛ فيض محمد مامور وزارت خارجه؛ سيد امير فرقه مشر؛ ملك قيس و پسرانش؛ پسران مير زمان خان كنري؛ محمد يونس مهندس؛ ملك اصغر؛ ميرزا شير احمد؛ حاجي عبدالخالق معاون بلديه؛ عبدالحميد مشهور به قندي آغا و برادرش محمد نبي؛ محمد امان فراش باشي؛ غلام صفدر اعتمادی؛ محمد شريف ضيائي؛ محمد عثمان افغان بيگ مغازه دار؛ غلام غوث افسر؛ غلام صديق توخي، غلام غوث توخي؛ غلام محبوب توخي؛ عظام محمد پسر خاله عبدالخالق، حكيم اسلم مهاجر؛ محمد رضا سنجری؛ حيدر علي معلم؛ محمد منير منشي زاده، محمد كبير منشي زاده، محمد كريم منشي زاده و عبدالله منشي زاده (برادران محمد عظيم منشي زاده كه به ارتباط حمله بر سفارت انگليس اعدام گرديد)؛ داد محمد كورير؛ محمد رحيم كورير؛ غلام محمد معلم؛ قربان علي پيزاردوز؛ سيد عبدالله و برادرش صوفي فرني هوتلي؛ عبدالودود انجنير؛ ميرزا عبدالقيوم مدير بودجه؛ عبدالكريم؛ خواجه اعظم (بعداً اعدام گرديد)؛ محمد نعيم هوتكي؛ شاهرخ ميرزا؛ عبدالصبور لغماني؛ سيد غلام حيدر پاچا؛ عبدالرزاق خان؛ محمد كريم حاكم اعلي؛ محمد حسين معاون ليسه استقلال؛ ماما عبدالواحد دگروال؛ صفر علي امني؛ محمد اسحق امني؛ عبدالقدير كوهدامني؛ عبدالله معلم مكتب نجات؛ محمد كريم كابلې؛ محمد عزيز توخي؛ محمد اسحق هزاره؛ محمد اسحق شيردل شاغاسي (همصنف و رفيق عبدالخالق)؛ محمد امان شيردل شاغاسي؛ عبدالغني ترجمان؛ كرنيل شريف خان؛ غلام حيدر برادر محمود (رفيق عبدالخالق)؛ سيد حسن فرقه مشر كنري؛ غلام غوث رشاد؛ محمد ناصر رشاد؛ محمد يعقوب غندمشر؛ لالا كرنيل للندري؛ غلام حضرت و غلام دستگير پسران لالا كرنيل؛ عبدالوهاب و پسرش عبدالغفار؛ مير محمد نعيم هزاره؛ عبدالصمد صديق؛ عبدالغفار صديق، غلام دستگير صديق و خالد صديق پسران غلام صديق خان چرخي؛ عبدالعظيم پسر عبدالعزيز چرخي؛ عبدالله و عبدالرحمن پسران كاكاي عبدالخالق؛ منه سنگه از سكه هاي هند؛ و محمد امين برادرتاتا. (خالد صديق: "برگي از..."، جلد اول، صفحه 160 تا 167 از اشخاص فوق الذكر به شمول عكس هاي شان ديده شود - مأخذ بالا، جلد اول و دوم؛ همچنان براي آگاهي از سوانح مختصر اكثر نوات فوق به كتاب "ظهور مشروطيت و قربانيان استبداد در افغانستان"، نوشته سيد مسعود پوهنيار، جلد اول و دوم، چاپ سوم، پشاور، 1379 مراجعه كرد)

برطبق يك سند ديگر از خانواده شهيد مير زمان خان كنري به تعداد 17 نفر مردان، 25 نفر زنان و 71 نفر اطفال و بر علاوه به تعداد 12 نفر از وابستگان غير خانوادگي آنها به شمول خدمه ها كه

جمعاً به 125 نفر می رسیدند، از سال 1324 تا سال 1336 در زندان دهمزنگ و زندان زنانه در کابل محبوس بودند و بعد از رهائی تا سال 1344 به اقامت تبعیدی در هرات مجبور شدند. اشخاص ذیل درجمله مردان خانواده میر زمان خان کنری شامل بودند: شیرمحمد خان، گل محمد خان، عصمت الله خان، حبیب الله خان، محمد ارسلان خان، خیرمحمدخان، یارمحمد خان، و محمد هاشم خان (پسران میر زمان خان کنری)، عبدالرحمن خان، خوشحال خان، شیرعلیخان، محمد یعقوب خان و سکندر خان (نواسه ها) و خان محمد خان، عبدالقادرخان، و محمد نادرخان (برادر و برادرزاده های میر زمان خان کنری)

هاشم زمانی در کتاب خاطرات خود از 28 تن زنان و اطفال خانواده خود نام می برد که در زندان وفات کردند و بیشتر آنها به دلیل فقدان امکانات صحی و عدم رعایت نظافت به مرض مهلک "حمای لکه دار" مصاب شدند. از همه بدتر اینکه در زندان برای آنها این شایعه را که گویا همه زنان و اطفال خانواده شان کشته اند، پخش کردند که موجب ناراحتی بسیار زیاد آنها گردید، ولی بعدتر معلوم شد که آن حقیقت نداشت. هاشم زمانی می افزاید که:

در زندان زنانه زنان دیگر نیز زندانی بودند و از قول والده خوداز آنها نام می برد و می نویسد: «ببوگل خانم حبیب الله کلکانی که به "سنگری" مشهور بود با دو دخترش هر یک سلطانجان دخترکلان و سلطانه که در زندان زنانه تولد شده بود و مدت یازده سال را در زندان گذشتاندند؛ خانم وزیر حربیه حبیب الله خانم مزاری و نیز شرین گل خانم ناظرغلام نبی خان چرخ، حوریه نامزد عبدالخالق با آنها بود. همچنان از جمله هشتاد نفر خانواده عبدالرحمن ازیک که از ساحه شوروی به افغانستان پناه آورده و با خود زیورات، طلا و الماس فراوان همراه داشتند که همه توسط حکومت ضبط گردید، فقط یک زن زنده مانده بود و او نیز دراین جمع قرارداشت، باقی تمام فاملیش در زندان جان دادند.» (کتاب "خاطرات زندان" نویسنده محمدهاشم زمانی، ترجمه دری، صفحه 53)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ